

۱ واژه عجم

۲ ریشه‌های واژه عجم

۳ اما ریشه این کلمه از کجا است؟

۴ جم کی بود؟

۵ عجم در قرآن

۶ عجم در حدیث

۶,۱ عجم در ادبیات مردمی

۷ عجم در ادب پارسی

۸ عجم در ادبیات عرب

واژه عجم

عجم در زبان فارسی و در بیشتر زبانهای آسیایی مانند هندی، اردو، پشتو، بلوچی، کردی، ترکی و ... معنی ایرانی و زبان فارسی می‌دهد اما در زبان عربی امروزه به معنی غیر عرب بکار می‌رود در برهه‌ای از تاریخ به معنای کسی که زبان فصیح عربی را متوجه نمی‌شد عجم می‌گفتند که این لقب بیشتر به ایرانیان اطلاق می‌شد. در دوره بنی امیه این کلمه کاربرد تحقیر آمیز داشت اما امروزه معنای لغوی نفهم و به معنای فردی که عربی را نمی‌داند کاربردی در ادبیات عرب ندارد. البته هنوز هم در بعضی از شهرهای خلیج فارس بعضی اعراب سنی افراطی و یا عده‌ای قوم پرستان تند رو مانند صدام، کلمه عجم را برای تحقیر بر ضد شیعیان بکار می‌برند اما کاربرد تحقیر آمیز این واژه در ادبیات عرب اکنون جایگاهی ندارد. عجم بصورت هجم و هخم و هیم نیز تلفظ شده است. احتمال دارد بین واژه هخامنش و و کلمه عجم ارتباط وجود داشته باشد. زیرا کلمه جم و یم که ریشه اصلی عجم هستند در زبان لاتین بصورت خ Haxâm تلفظ می‌شود البته کلمه هخامنشی در سنگ نوشته‌ها و در متون لاتین وجود دارد. این فرضیه وجود دارد که آیا بین عجم و هخم ارتباط اتیمولوژی وجود دارد یا خیر در قدیمی‌ترین متون فارسی، جمشیدیان، جم، عجمیان و عجمان داریم. اما واژه هخامنشیان در ادبیات فارسی بعد از اسلام نیست. (نظر به اهمیت موضوع خواهشمند است کسانی که با خط میخی و زبان اوستایی آشنا هستند نظر بدهند)

ریشه‌های واژه عجم

جم + ل = الجم = اجم عجم و پیوند واژه‌ای و تاریخی آن با جم شید و جم.

جم نام کوچک جمشید پادشاه افسانه‌ای ایران است که با شخصیت حضرت سلیمان یکی دانسته می‌شود. جمشید از دو واژه جم و شید تشکیل شده است. جم و یم از یک ریشه است و معنی دریا و اقیانوس و گروه می‌دهد و شید یعنی درخشندگی همیشگی و هم معنی خور است که برای مبالغه در معنی با شید ترکیب می‌شود و خورشید خوانده می‌شود که تابناکی ابدی را برساند. جمشید بر روی هم مفهوم جم درخشان، دریای نور، خورشید تابان، دریای تابناک، فروغ جاودان را می‌رساند.

امروزه کلمه عجم در زبان عربی به معنی غیر عرب بکار می‌رود گاهی هم برای تحقیر و به کسی که دارای زبان غیر فصیح باشد گفته می‌شده است. اما قبل از اینکه عجم به این معنی بکار برود قرن‌ها فقط برای ایرانیان و سرزمین ایران بکار می‌رفت کما اینکه امروزه در خوزستان، اعراب هنوز هم به فارس عجم می‌گویند و این عبارت نه تنها تحقیر آمیز نبود بلکه موجب افتخار بود بطوری که بعضی از عربها حتی در دوره جاهلی داستانهای شکوه کسرایان عجم و ملک جم را با افتخار نقل می‌کردند سپس عجم در یک برهه از تاریخ فقط برای فارسها و مترادف پارسیان بکار گرفته می‌شد. برای اولین بار در دوره بنی امیه کاربرد تحقیر آمیز کلمه عجم برای مترادف فارس و مجوس بیان شده است. بعدها بدلیل صرفی بودن زبان عربی که هر واژه می‌تواند به ۵۴ واژه تبدیل شود جم و عجم به واژه‌های متعددی مانند معجم عجمه و غیره تبدیل شد (مانند کلمه شاه که امروزه واژه‌های متعددی در عربی از آن گرفته شده مانند شهی و اشتها) یا کلمه چراغ (سراج) گناه جناح و یا گچ و گیل که عربها ناچار بوده‌اند آنرا جص و جیر تلفظ نمایند و دهها کلمه از آن در عربی وجود دارد ولی فارسی زبان هیچگاه تصور نمی‌کند که این کلمه فارسی است به هر حال کلمه عجم خیلی قدیمیتر از دوره سیادت اعراب مسلمان می‌باشد.

اما ریشه این کلمه از کجا است؟

کلمه یم و جم به معنی گروه و دسته و به معنی آب و رودخانه و یا دریا است و نام یکی از مشهورترین پادشاهان یا پیامبران اساطیری ایران نیز با آن پیوند دارد ریشه سامی و یا آریایی این کلمه قابل اثبات نیست اما در عربی کلمه با حروف (وای) شروع نمی‌شود پس یم نمی‌تواند عربی باشد. چون وزن آن هم عربی نیست. اما به هر حال طبق قاعده زبان عرب به اسم جم الزاماً ال اضافه می‌شود بصورت الجم اما چون ج در "جم" از حروف شمسی است بنا برین در آن حرف "ل" تلفظ نمی‌شود (قبل از حروفی مانند ج. ش. ت و.. "ل" خوانده نمی‌شود) جم و یم در زبان عرب نیز به معنی دریا برکه و انجمنی بوده و همان معنی لفظی نام قبیله و طبقه روحانیون قدیم ایران یعنی مخ مجوس، همان عاد تورات و قرآن) بوده است.

جم کی بود؟

جم که در اوستا، یم و در زبان پهلوی و کردی جمشید و جمشیر و جم و گاهی هجم بیان شده است نامی است که بزرگان متعددی در تاریخ به آن نامیده شده‌اند ولی جمشید شاهنامه از اولین پادشاهان و پیامبران ایرانی محسوب می‌شود که بر اساس نوشته‌ها و داستانهای شفاهی و کتب خداینامه‌ها، اختراع لباس، نگارگری، کشف فلز، ساختن گرمابه، پزشکی و جشن نوروز را به او نسبت

داده‌اند صفات این پادشاه شباهت زیادی به نوح در قرآن دارد و بعضی وی را با حضرت سلیمان یکی دانسته‌اند. در اوستا آمده است

در زمان جم شید ۳۰۰ سال مرگ و بیماری نبود اهورا مزدا از او خواست که پیامبرش در روی زمین باشد ولی او شهریار را پذیرفت. در یکی از سالها سرما بشدت فزونی یافت او دژی بنام جم کرات (ورجمکرت) ساخت و حیوانات را در آن جای داد در دوره او حیوانات فزونی یافتند. او جامی داشت که در آن تمام اسرار نهان را می‌دید نگاه کردن به گوی شیشه‌ای و اسرار گفتن از این دوره رایج شده است، سرانجام او ادعای خدایی کرد و گمرا شد پس ضحاک بر او چیره شد و به تعبیر فردوسی:

منی کرد آن شاه یزدان شناس - یزدان بیچید و شد ناسپاس

برای تأیید درستی این نظره‌مچنین نام دیگر زرتشتیان یعنی گبر (گور) را نیز در دست داریم که باز به همین معنی جمع مردم و انجمن گرد آتش می‌باشد که می‌دانیم این کلمه در نام فرقه بزرگ گورانهای ایران (علی الهی ها) باقی مانده است. کلمه عجم به طور اساسی با نام جم (جم شید اساطیر ایرانی) پیوند دارد چه جمی که با اژدهاک ثانی (ضحاک، آستیگ) مربوط می‌شده شخصی از قوم مغان آذربایجان بوده که به قول کتسیاس و منابع اوستایی سپیتمه (یعنی دانای سفید و مقدس) نامیده می‌شده است. کتسیاس نام سپیتمه را در فهرست نام حکمرانان ماد اسپنداس (ارمغان کننده خوشبختی) آورده (در اوستا نیز بدین معنی لفظی اشاره شده است) و به وی به عنوان آخرین فرمانروای ماد حکومت سی و پنج سال قائل شده و نام دیگر او را آستی گاس (صاحب و وارث تخت) آورده است. می‌دانیم که وی زیردست آستیگ پدر زن خویش بوده و همزمان با آستیگ در آذربایجان و ارمنستان حکومت نموده است. از جانب دیگر میدانیم که این فرد در واقع همان پدر زرتشت سپیتمان می‌باشد که در شهر رغه آذربایجان یعنی مراغه حکومت می‌کرده است و در تواریخ اساطیری ایران تحت نام های ایرانی جم (همزاد) و هوم هامان (دانای نیک) و

گودرز (دارای سرودهای با ارزش) معرفی گردیده است. و دلیل این وجه تسمیه‌ها جزم بودن شخص وی نبوده است چه

همانطوریکه گفتیم نام جم در اینجا همچنین مطابق با همان جمّ عربی و عاد عبری و مغ و گور ایرانی به معنی انجمنی می‌باشد. در اوستا، فرگرد دوم و نندیداد در مورد این جم گفته شده که وی ورجمکرت (یعنی قلعه جمشید) را ساخت و جای آن در کنار رود دائیتی (موردی چای شهرستان مراغه) ذکر شده است که اکنون ویرانه‌های این دژ کوهستانی در آنجا قلعه قیزلار (یعنی دژ جنگجویان) نامیده می‌شود و در حدود ۱۴ کیلومتری جنوب مراغه در کنار روستای لیلی داغی واقع شده است. در همین فرگرد دوم و نندیداد در مورد آن آمده که زمان توفان بزرگ کولاک (در واقع تهاجم قبایل سکایی و سئوروماتی شمال دریای سیاه و قفقاز) جمشید (یعنی خورشید تابان، دریای تابناک، جم درخشان) با کسان خود در آن پناه گرفته بودند و این همان توفانی است که در قرآن تحت عنوان توفان قهر خدا برای قوم عاد (مغان، انجمنی ها) یاد شده است. می‌دانیم که رهبر ملکوتی قوم عاد در قرآن هود (هودا، یعنی دانای

نیک) معرفی شده است که بی تردید منظور از وی همان سپیتمه (دانای سفید و مقدس) پدر سپیتاک (زرتشت) است. که کتسیاس در

موردش می‌گوید وی که داماد آستیگ بود به دست کورش به قتل رسید چون او وارث تاج و تخت به شمار می‌رفت و رسماً به

عنوان جانشین وی برگزیده شده بود. این خبر درست به نظر می‌رسد چون در یشتهای اوستا نیز به تصریح گفته شده که سپیتوره (بره سفید) به همدستی اژی دهاک (ضخاک) جم (جمشید) را کشت؛ چه نام سپیتوره (بره سفید) به وضوح نشانگر همان کوروش^۱ یعنی قوچ و اگر اصل آنرا کوره وش بدانیم به چم(معنی) بسان نره اسب معنی می‌دهد). به هر حال بنا به روایت کتسیاس، کوروش دو پسران سپیتمه با اسامی سپیتاک (که هرتسفلد ایران شناس معروف آلمانی به درستی وی را مطابق با همان زرتشت سپیتمان دانسته) و مگابرن را به حکومت نواحی بلخ و گرگان انتخاب نمود و با مادر ایشان یعنی آمیتیدا (دانای خانه، دختر آستیگ) ازدواج کرد. یعنی این دو برادر(سپیتاک و برادر بزرگش مگابرن) در عمل تبدیل به پسر خوانده‌های کوروش گردیدند و از همینجاست که از ترکیب ایندو با کمبوجیه سوم پسر تنی کوروش سوم داستان اساطیری سه پسر فریدون (کوروش) در شاهنامه پدید آمده است. که در آن سلم (مگابرن) و تور (کمبوجیه) قاتل ایرج(گئوماته زرتشت، سپیتاک بردیه) به شمار آمده اند. که این براساس شایعه‌ای دروغین بوده چه قاتل اصلی گئوماته زرتشت (بردیه) همان داریوش (دقیانوس یعنی کشنده شاه جوان و جاودانه) و شش تن همراهان وی بوده‌اند که در قرآن از آنها به عنوان اصحاب کهف نام برده شده است. چنانکه از نوشته‌های هرودوت و کتسیاس بر می‌آید بعد از مرگ کوروش، سپیتاک (زرتشت، زیادر) یا همان تنائوکسار(بردیه، یعنی بزرگ تن) از بلخ به پارس خوانده شد و در آنجا تحت القاب گئوماتای مغ (مغ دانای سرودهای دینی) و پاتی زیت (حافظ سرودهای دینی) به هنگام لشکرکشی کمبوجیه به مصر به نیابت سلطنت وی بر گزیده شد و چون بعد از گذشت سه سال و اندی شایعه مرگ کمبوجیه در مصر به وی رسید حکومت خود را همراه با برنامه اصلاحات عمیق اجتماعی خویش رسمی اعلام نمود تا اینکه توسط داریوش (دقیانوس روایات اسلامی) و شش تن همدستانش، وی به همراه موبدان نزدیکش ترور گردیدند که این واقعه در تورات و قرآن به عنوان قهر خدا بر قوم هامان (زرتشت) و قوم ثمود (معدومین) بازگویی شده است. به گفته هرودوت این مغ اصلاحات اجتماعی بی نظیری نموده بود چنانکه در قتل وی مردم آسیا به جز پارسیان به سوگ و ماتم نشستند. در مورد ریشه ایرانی نام جم (یمه) گفتنی است که آن در پیش آریائیان هندوایرانی از عهد سپیتمه (داماد آستیگ و ولیعهد وی) قدیمتر بوده و در زبان ایشان آن به معانی همزاد و جام (سمبل خورشید) بوده است و آن بدین معانی نام ایزدمیرای خورشید و ایزد خاندان شاهی و ایزد جهان زیرین به شمار می‌رفته است. وی در پیش آریائیان کاسی (اسلاف لران) ایمیریا (سروردانا یا دانای مرگ و میر) نامیده می‌شد و نام مزدوجش که اله سرسبزی بوده میریزیر (اله جهان زیرین) قید شده است. پیداست که این جم با جم سامیها که لقبی بر سپیتمه و قوم وی یعنی مغان بوده درهم آمیخته است: چون در امپراطوری ایرانیان پیش از اسلام سامی زبانان در صد بالایی را تشکیل می‌داده‌اند و فرهنگ و اساطیر کهن ایرانی را می‌شناخته و در مورد آنها بحث و فحص می‌کرده‌اند بطوریکه آنها کوروش را با نام ذو القرنین می‌شناختند و در این مورد از پیامبر سوال می‌کردند که چندین ایه در مورد ذو القرنین وجود دارد لذا چنانکه اشاره شد برای نامهای مغ (مجوس) و گور گبر مترادف سامی عربی آن یعنی جم را با اضافه کردن حرف تعریف الف و لام شمسی خود به صورت الجم ساخته و از تلخیص آن در افواه

عامه نام عجم را برای ایرانیان (در اصل برای روحانیون مغ ایشان) پدید آورده اند. چنانکه گفته شد این جم از سوی دیگر با هوم عابد (سپیتمه مغ) پدرهامان (سپیتاک/زرتشت/بردیه) مطابق می شده است: در تورات کتاب استر نام زرتشت و پدرش به ترتیب هامان (نیکومنش) و همداتای (همزاد، جم) ذکر شده اند و نام قبیله ایشان اجاجی (دوردست و بالای) قید شده که بی تردید منظور سرمتهای آنتایی (اسلاف بوسنیها) می باشند چه نامهای آنتا و بوسنی نیز به معنی کناری و دوردست میباشند. پس خود ایرانیان نیز این نام تاریخی را تنها از سامی زبانان بین النهرین نیاموخته و سپیتمه /جم واقعاً همزادی داشته است که مطابق وداها و اوستا همزاد وی دختری بوده که جمی نامیده می شده است. به هر حال ایرانیان نام جم را در رابطه با اژدهاک (آستیگ) به جای سپیتمه (هوم) بکار برده اند. لذا این جم در اوستا به سبب همشکلی آن با جم کهن اساطیری آریائیان یعنی خدای میرای خورشید و ایزد خاندان شاهی - که علی القاعده تحت اشکال یمه، ایمر و بیمیر از هند تا اسکاندیناوی شناخته شده بوده - یکی گرفته شده است. چنانکه گفته شد کنسیاس می گوید سپیتمه (جم، هوم) به طور رسمی به عنوان جانشین آستیگ (اژدهاک مادی، ضحاک) در نظر گرفته شده بود چون وی داماد آستیگ و شوهر دختر وی، آمیتیدا (ماندانا، دانای خانه و آشیانه) بود؛ ولی در اساطیر شاهنامه به اشتباهی که ظاهراً منشأ آن تقارن حکومت ایشان بعلاوه تقیه و سازشگری و دروغ مصلحت آمیزگویی مغان درباری بوده، اژی دهاک جانشین جمشید وانمود شده نه برعکس. پس جمشید یعنی همان یمه خشته اوستا (لفظاً یعنی جم درخشان و زیبا) نه همان جمشید جم اساطیری است که به عنوان خدای خاندان شاهی و خدای میرای خورشید و خدای جهان زیرین شناخته می شده، بلکه همان سپیتمه / اسپنداس / هوم تاریخی است که در اوستا ملقب به هوم سرور و دارنده چشمان زرین است. می دانیم که نام اوستایی قبیله اصلی وی یعنی سئیریمه (سلم، سئورومات، یعنی اسلاف صربو کرواتها) نیز به معنی سرور بزرگ است. ظاهراً تناقضی بین مغ بودن و انتساب زرتشت به دوراسروها یعنی صربهای دوردست (بوسنیها) موجود است ولی این مغهای شهر رغه آذربایجان (مراغه) می توانستند از اختلاط با قوم سئورومات پدید آمده باشند چه بنا به شواهد تاریخی و باستانشناسی مغان حتی در میان قبایل سئورومات (قوم سلم) واسکیتان (سکاها) نیز مقام روحانیت را به خود اختصاص داده بودند. افزون بر این کلمه مغ در زبان آریاییها با نامهای صرب (سرب یا سرو به لغت ودایی یعنی همه کس و انجمنی) و کروات (هئوروات، به اوستایی به همان معنی همه کس و انجمنی) مترادف می باشد. به طوری که اشاره شد این تنها منابع یونانی و ارمنی نیستند که نام ملکه سمورامت (در اصل سئورومات، یعنی مادر سالار) را با زرتشت به عنوان فرمانروای آذربایجان و اران یا بلخ پیوند می دهند بلکه همانطوریکه اشاره شد در کتب پهلوی نیز نام نیای دیرین زرتشت، دوراسرو یعنی صرب دوردست (=بوسنی) به شمار آمده است. در این باب خصوصیات نژادی زرتشت و پدرش سپیتمه یعنی بور و روشن و اندام درشت ایشان نیز مزید بر علت است. درخصوص مکان فرمانروایی اولیه زرتشت گفتنی است مطابق خود اوستا و نوشته گزنفون و همچنین خارس میتیلنی رئیس تشریفات دربار اسکندر در ایران تنائوکسار/بردیه یا همان زریادر/زرتشت ابتدا در همان حوالی رود ارس یعنی در آذربایجان و اران و ارمنستان حکمرانی داشته است. جمشید (موبد

درخشان، جام شاه درخشان) متصّف به هئورمه (یعنی دارای رمه‌های خوب) است که از اینها چنین معلوم می‌گردد که زوج خدایان اوستایی و ودایی درواسپ (لرواسپ ها، اشوینها وناستیاهای وداها) نیز در اصل ایزدان خورشید، چمنزارها، گله‌ها و چشمه ساران بوده‌اند و همان ایزدانی هستند که در کتیبه‌های میتانیها تحت نام زوج خدایان میثره (مهر دارای چراگاههای فراخ) و ناشتیا (الهه آبهای جاری، ناهید) معرفی گشته‌اند پس بی جهت نیست این دو ایزد و الهه همزاد (=جم وجمی) در مقام داشتن اسبهای تیزرو با هم مشترک بوده‌اند. در نقش برجسته کورانگون فارس که مربوط به ۲۰۰۰ سال پیش از میلاد است رب النوعی روی تخت عجیبی از مار چنبره زده نشسته است و از تاج او وهمچنین تاج الهه پشت سرش دو شاخ بیرون آمده و در دستش جامی است که پنداری آب زندگی در آن است و به سوی پرستندگان جاری است. این نقوش بر جسته از جهات بسیاری یادآور اسطوره جم و خواهرش جمی و جام شراب درخشان منسوب بدیشان می‌باشد.

بنابر این در ادبیات ایران اسم جم و کلمه جم و جمشید و جمی در موارد مختلفی کاربرد داشته است و چندین شخصیت اساطیری ایرانی با نام جم و جمشید شناخته می‌شده است و این کلمه ریشه ایرانی دارد و نه عربی. قدیمی‌ترین نامی که عربها برای ایران بکار برده‌اند کشور (ملک) جم است که عربهای دوره جاهلیت آنرا معرب نموده، اجم و عجم گفتند و کلمات عجمه و عجمو اعجمی و الاعجم را از آن ساختند. و سپس در دوره‌های بعدی عجم و اعجمی را در معنی های مختلف بکار بردند ابتدا این کلمه را اختصاصا برای ایرانیان و مترادف با فارسی بکار می‌بردند در صدهای بعد از اسلام این کلمه کاربرد بیشتری پیدا کرد و گاهی به خود اعراب نیز عجمی می‌گویند مثلا به شیعیان بحرین و عمان (عربی شده هومان،هامان) عجمی می‌گویند یا عراقی ها به مردم فارس خوزستان عجم می‌گفتند در یک دوره به زرتشتیان و یا به مجوس عجم می‌گفتند در بعضی موارد به مردم خراسان عجم گفته‌اند بطور بسیار معدودی به آذری ها نیز ترکان عجم گفته‌اند ولی امروزه کلمه عجم بیشتر به معنی غیر عرب بکار البته هنوز هم اندکی از اعراب برای تحقیر فارس ها آنرا به جای فارس بکار می‌برند و منظور تحقیر آمیزی دارند همانطور که ایرانیان کلمه تازی را به جای عرب بدوی و به منظور تحقیر بکار می‌برند در حالیکه دسته عرب تازی جزو گروههای متمدن عرب و از همسایگان تاریخی فارسها و آمیخته به نژاد آریایی بوده‌اند خود عربها هم زبانان غیرمتمدن خود را اروی بدوی می‌نامند و یابه آنها بدویون به معنی غربتی و بیابان گرد می‌گویند. بدوی ها هنوز زبان عربی بدوی و قبیله‌ای خود را نگه داشته و صرف و نحو را اصلا بصورت عربی فصیح بکار نمی‌برند.

عجم در قرآن

واژه «عجم» در بخش‌های متفاوتی از قرآن نیز به کار رفته است که از آن جمله می‌توان به موارد زیر اشاره کرد :

سوره ۱۶ آیه ۱۰۳

در سوره فصلت (۴۱) آیه ۴۴

سوره الشعر (۲۶) آیه‌های ۱۹۸

سوره الشوری (۴۲) آیه ۷

سوره الشعر (۲۶) آیه‌های ۱۹۸ و ۱۹۹

عجم در حدیث

عجم در کتابهای مقدس و در سخنان بزرگان دینی

عجم در ادبیات مردمی

عجم در ادب پارسی

فردوسی سروده است :

بناهای آباد گردد خراب *** ز باران و از گردش آفتاب

پی افکندم از نظم کاخی بلند *** که از باد و باران نیابد گزند

بسی رنج بردم در این سال سی *** عجم زنده کردم بدین پارسی

سعدی می‌گوید :

چنین گفت شوریده ای در عجم به کسرا که ای وارث ملک جم

اگر ملک بر جم بماندی و تخت تو را کی میسر شدی تاج و تخت

پروین اعتصامی نیز چنین سروده است:

تخت جمشید حکایت کند ار پرسی که چه آمد به فریدون و چه شد بر جم

مرا زبید از خسروان عجم سرتخت کاووس و اکیلل جم

عجم در ادبیات عرب

در ادبیات عرب واژه عجم همچنین مترادف و هم معنی با سرزمین ایران بکار رفته است و اصطلاح بلاد عجم و یا مملکت عجم

مورد تقلید تاریخ نویسان درباری شاهان قاجاری و صفوی نیز بوده است. به عبارت دیگر یکی از نامهای سرزمین ایران عجم بوده

است.

برابر اسناد تاریخی و شواهد، قراین و فرهنگ شفاهی می‌توان گفت ۴ نام برای کشور ایران و همچنین دریای جنوب ایران بکار

رفته است: ۱- کشور جم در ادبیات ایران (جمشید) ۲- مملکت عجم در ادبیات عرب ۳- پارس (فارس) در ادبیات اروپائیان ۴-

ایران (ایراک، عراق معرب شده ایراک، ایلام). در ادبیات ایران